Saba Scientific Journal, Volume 5, Issue 9, 2026, pp. 77-85

پژوهش نامه صبا
Biannual Journal of Saba

Hafez and the Epic Heritage: An Analysis of the Function of Shahnameh References in the Structure of the Ghazal

Gulten zareei [1*], majid Jafari [2]

1.*Master's student of Persian Language and Literature, Open University, Al-Mustafa International University of Qom, Qom, Iran. (Corresponding Author)

2. Assistant Professor of Qom Language, Literature & Culture Education Complex, Qom, Qom, Iran. majidhadis6763@gmail.com

ARTICLE INFO

Key Words:

Hafez,

Ferdowsi,

epic heritage,

structural function,

Shahnameh,

ABSTRACT

Classical Persian literature has consistently oscillated between two poles: the epic of reason and the impassioned ghazal. Within this context, Hafez's Divan serves not merely as a meeting point for these two currents but as a site for the reinvention of ancient heritage through the concise form of the ghazal. Adopting an intertextual approach grounded in structural analysis, this study examines the function of Shahnameh references—the primary manifestation of epic heritage in Hafez's work. The central question addressed here is the mechanism by which epic themes are adapted into the structure of the ghazal. The findings reveal that Hafez, employing the technique of brevity and conciseness, transforms the expansive narratives of the Shahnameh into multifaceted allusions; a single name or mythological figure thus simultaneously enriches the poem's ethical, political, and historical dimensions. The study demonstrates that, contrary to reductionist interpretations, Hafez does not draw an exclusionary line between Shahnameh-esque reason and mystical love; rather, by synthesizing the two, he attains a transcendent wisdom in which active reason serves self-sacrificing love. Furthermore, the research shows that the concept of a "good name" in Hafez's ghazals represents a modern reinterpretation of the epic hero's ideal, shifting the immortality of the champion from the battlefield to the realms of aesthetic ethics and spiritual free-spiritedness.

***Corresponding Author:**
Email: *Zijin54@gmail.com*

Article Address Published on the Journal Site:
https://saba.journals.miu.ac.ir/article_12619.html

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF AUTHORS	NATIONALITY OF AUTHOR
9	2	(Iran)

نشریه علمی صبا، دوره ۵، شماره ۹، سال ۱۴۰۵، صفحات ۷۷ تا ۸۵

پژوهش نامه صبا
Biannual Journal of Saba

حافظ و میراث حماسی؛ تحلیل کارکرد ارجاعات شاهنامه‌ای در ساختار غزل

گلتن زارعی [۱*]، دکتر مجید جعفری [۲]

۱. * دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه مجازی، جامعه المصطفی العالمیه قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

۲. استادیار مجتمع آموزش عالی زبان، ادبیّات و فرهنگ قم، جامعه المصطفی العالمیه قم، ایران. majidhadis6763@gmail.com

اطلاعات مقاله

کلمات کلیدی:

حافظ،

فردوسی،

میراث حماسی،

کارکرد ساختاری،

شاهنامه،

چکیده

ادبیات کلاسیک فارسی همواره میان دو قطب حماسهٔ خردورز و غزل‌شورآفرین در نوسان بوده است. در این میان، دیوان حافظ نه‌تنها نقطهٔ تلاقی این دو جریان، بلکه عرصهٔ بازآفرینی دگربارهٔ میراث کهن در قالب ایجاز غزل است. پژوهش حاضر با رویکردی بینامتنی و با تکیه بر تحلیل ساختاری، به تحلیل کارکرد ارجاعات شاهنامه‌ای، به‌عنوان اصلی‌ترین نمود میراث حماسی در دیوان حافظ می‌پردازد. پرسش بنیادین این نوشتار، تبیین سازوکار انطباق مضامین حماسی در ساختار غزل است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که حافظ با بهره‌گیری از تکنیک کم‌گویی و گزیده‌گویی، روایت‌های گستردهٔ شاهنامه را به اشارات چندوجهی بدل کرده است؛ به‌گونه‌ای که یک نام یا شخصیت اسطوره‌ای، همزمان لایه‌های اخلاقی، سیاسی و تاریخی شعر را ارتقا می‌بخشد. این مطالعه اثبات می‌کند که برخلاف خوانش‌های تقلیل‌گرایانه، حافظ میان خرد شاهنامه‌ای و عشق عرفانی مرزبندی حذفی قائل نیست؛ بلکه با پیوند این دو، به حکمتی متعالی دست یافته است که در آن خرد کنش‌گر در خدمت عشق ایثارگر قرار می‌گیرد. همچنین، این پژوهش نشان می‌دهد که مفهوم نام نیک در غزل حافظ، بازتعریفی مدرن از آرمان قهرمانان حماسی است؛ چنان‌که حافظ جاودانگی پهلوانان را از میدان رزم به ساحت اخلاق زیباشناختی و رندی منتقل می‌کند.

* نویسنده مسئول

Email: Zijin54@gmail.com

نشانی مقاله دروب سایت:

https://saba.journals.miu.ac.ir/article_12619.html

تعداد منابع	تعداد نویسندگان	ملیت نویسنده
۹	۲	(ایران)

مقدمه

ادبیات فارسی در دو بستر متمایز «حماسه» و «غزل» بالیده است؛ یکی در ساحت عقل کنش‌گر و سیاست و دیگری در قلمرو شهود و سلوک عاشقانه؛ اما حافظ شیرازی، به مثابه قلهٔ این پیوند، در ساختار غزل خویش، میراث حماسی را احیا کرده است.

تقابل سنتی میان جهان حماسی، همانند بستری برای روایت وقایع تاریخی و کنش‌های پهلوانی و جهان تغزلی، همانند بستری برای بازتاب عواطف فردی و اندیشه‌های عرفانی، همواره پژوهشگران را بر آن داشته تا شاهنامهٔ فردوسی و دیوان حافظ را در دو ساحت جداگانه بررسی کنند. پژوهش حاضر با هدف فراتر رفتن از این دوگانه‌ی صلب، به دنبال واکاوی کارکرد ارجاعات شاهنامه‌ای در غزل حافظ است. پرسش اصلی این پژوهش بر این محور استوار است که حافظ، چگونه میراث حماسی را در بافت سیال و لرزان غزل خود بازسازی کرده و چه کارکرد ساختاری از این ارجاعات طلب می‌کند؟ روش این پژوهش، توصیفی-تحلیلی است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که ارجاعات حافظ به شخصیت‌ها نظیر جمشید، کی‌خسرو، رستم و وقایع شاهنامه، تنها تزیینات ادبی یا تلمیح‌های ساده نیستند؛ بلکه حافظ با بازآفرینی کارکردی، این نشانه‌های صلب حماسی را به درون جهان‌بینی رندانهٔ خویش می‌کشد و آن‌ها را به ابزاری برای بیان چالش‌های هستی‌شناختی و اجتماعی عصر خود بدل می‌کند. نتایج تحلیل‌ها مؤید آن است که حافظ از صلابت حماسه برای استحکام ساختار غزل استفاده کرده و با پیوند میان‌شکوه اسطوره‌ای و دردمندی غزل، نوعی حماسهٔ عرفانی-رندانه خلق کرده است. این پژوهش اثبات می‌کند که میراث شاهنامه در غزل حافظ نه مانند یک سنت روایی، بلکه به‌عنوان یک منبع زاینده معنا حضور دارد که پیوستگی هویت ادبی ایران را تضمین کرده است.

در نهایت، این مقاله تبیین می‌کند که دیوان حافظ، همانند سندی برای تداوم هویت ملی و حکمت ایرانشهری در بستر غزل، الگوی نوینی از سوژه انسانی را ترسیم می‌کند که همزمان به عقل سرخ فردوسی و شور قلندری آراسته است.

این پژوهش در صدد است پاسخی به این پرسش است که: چگونه می‌توان در میان بحران‌های معنایی، از حافظ، اخلاق ایستادگی را آموخت؟

خروجی این پژوهش، استخراج یک مدل اخلاقی است که در آن، مفاهیمی چون نام نیک و خرد عملی از متن تاریخ حماسی بیرون کشیده شده و در بستر زندگی اجتماعی معاصر بازتعریف می‌شوند. این پژوهش نشان می‌دهد که حافظ چگونه با بهره‌گیری از میراث حماسی، از شکست‌های تاریخی، پیروزی‌های اخلاقی

می‌سازد. در واقع، این نوشتار نه‌تنها یک مطالعه ادبی، بلکه گامی برای بازشناسی هویت فرهنگی ماست که در آن، غزل حافظ، استمرار صدای حماسی فردوسی در تراز سیاست اخلاقی است.

۱. هدف و ضرورت انجام پژوهش

هدف کلی این پژوهش، کشف سازوکار هم‌نشینی حماسه و غزل در دیوان حافظ است. اهداف جزئی به شرح زیر دنبال می‌شود:

تبیین چندوجهی بودن ارجاعات: شناخت این نکته که ارجاعات حماسی در حافظ، صرفاً آرایه‌های لفظی نیستند، بلکه منشوری از معنا هستند که همزمان به سیاست، اخلاق و هویت ملی اشاره دارند.

تحلیل الگوی کم‌گویی و گزیده‌گویی: بررسی تکنیک حافظ در فشرده‌سازی روایت‌های طولانی شاهنامه و تبدیل آن‌ها به ضرب‌المثل‌های اخلاقی در غزل.

بازخوانی پیوند خرد و عشق: اثبات این فرضیه که حافظ برای رسیدن به نام نیک به‌عنوان آرمان غایی پهلوانان، از خردِ شاهنامه‌ای مدد می‌گیرد تا آن را در مسیر کمال انسانی عاشقانه به کار گیرد.

ارائه الگوی سوژهٔ ایرانی: ترسیم سیمای انسانی که نه زاهد خشک‌مغز است و نه عاشق بی‌خرد؛ بلکه پیرو حکمت ایرانشهری است.

ضرورت انجام این پژوهش در رفع یک شکاف معرفتی نهفته است. در سنت دانشگاهی ما، غزل حافظ و حماسه فردوسی اغلب به‌عنوان دو قلمروی جداگانه تحلیل شده‌اند؛ یکی بر مدار شور و شهود و دیگری بر مدار عقل و حماسه. چالش اصلی اینجاست که این خوانش دوگانه، شخصیت چندوجهی حافظ را مخدوش می‌کند. ضرورت این پژوهش از آنجا ناشی می‌شود که حافظ، نه‌تنها شاعر خلوت‌نشین نیست، بلکه نگهبان میراث حماسی در عصر انحطاط معناست. این پژوهش ضروری است تا نشان دهد حافظ چگونه با کم‌گویی و گزیده‌گویی، نه‌تنها سنت فردوسی را زنده نگاه داشته، بلکه با پیوند خرد حماسی و عشق عارفانه، الگویی از کنش‌گری اخلاقی را ارائه کرده که برای مخاطب امروز نیز واجد کارکرد است.

۲. پیشینهٔ پژوهش

پژوهش‌هایی که تاکنون به بررسی پیوند حافظ با میراث حماسی و شاهنامه پرداخته‌اند، در سه جریان اصلی قابل دسته‌بندی و نقد هستند:

الف) رویکرد تلمیحی و توصیفی: بخش عمده‌ای از مقالات و کتاب‌هایی که به اسطوره‌ها در دیوان حافظ پرداخته‌اند، ماهیتی فهرست‌وار دارند. این دسته از پژوهش‌ها عمدتاً بر شناسایی نام‌های اساطیری رستم، اسفندیار، کیخسرو و... در غزل حافظ تمرکز کرده و تلمیحات را استخراج کرده‌اند.

این رویکرد اگرچه در شناسایی منابع مفید است، اما از سطح تحلیل ارجاع فراتر نمی‌رود و به کارکرد معنایی یا اخلاقی این ارجاعات در ساختار غزل توجهی ندارد.

ب) رویکرد تقابلی و تضادمحور: برخی پژوهشگران در آثار خود، حافظ و فردوسی را در دو دنیای متفاوت تعریف کرده‌اند. در این نگاه، جهان حماسه دنیای واقع‌گرایی و خرد جمعی است و جهان غزل حافظ، دنیای شهود و عرفان فردی. این پژوهش‌ها تلاش می‌کنند تقابل این دو جهان را برجسته کنند. این رویکرد به دلیل دوقطبی‌سازی کاذب، حافظ را از پشتوانه حکمت ایرانشهری جدا کرده و او را تنها در مقام یک عارف منزوی تقلیل داده است.

ج) رویکرد بینامتنی: در سال‌های اخیر، برخی مقالات با استفاده از نظریه‌های بینامتنیت، تلاش کرده‌اند ارتباط ارگانیک‌تری میان متن‌ها برقرار کنند. این دسته از پژوهش‌ها به دنبال کشف شیوه «هضم» میراث گذشته در زبان حافظ هستند.

راهکار و نوآوری این پژوهش: علی‌رغم ارزشمند بودن پژوهش‌های دسته سوم، هنوز نظام ارزشی و اخلاق کاربردی حاکم بر این ارجاعات مغفول مانده است. پژوهش حاضر، از سطح تحلیل‌های صرفاً زبانی یا عرفانی فاصله گرفته و ارجاعات شاهنامه‌ای در حافظ را به مثابه یک مدل اخلاقی بررسی می‌کند. برخلاف پژوهش‌های پیشین که یا به توصیف بسنده کرده‌اند و یا تقابل ایجاد کرده‌اند، این نوشتار به دنبال اثبات این فرضیه است که حافظ چگونه مفاهیم حماسی را برای پاسخ به چالش‌های اخلاقی عصر خود و ارتقای خرد عملی بازخوانی کرده است.

۳. بحث و بررسی

این مقاله به بررسی پیوند میان غزل حافظ و میراث حماسی شاهنامه می‌پردازد. هدف این است که نشان دهیم حافظ چگونه با استفاده از داستان‌ها و شخصیت‌های شاهنامه، نه‌تنها به تاریخ ایران اشاره می‌کند، بلکه از خرد و منش پهلوانی برای بیان دغدغه‌های اخلاقی و انسانی خود بهره می‌برد.

۳-۱. چند وجهی بودن اشعار

چالش اصلی در بررسی آثار این دو شاعر، تقلیل دادن آن‌ها به یک معنای خاص است. معمولاً شاهنامه را فقط تاریخی و حماسی، و غزل حافظ را فقط عرفانی و عاشقانه می‌دانند. این نگاه تک‌ساحتی سبب می‌شود که ما از لایه‌های عمیق فکری آن‌ها غافل شویم. «در شاهنامه، فردوسی فقط قصه نمی‌گوید، بلکه سیاست، اخلاق و خرد را در هم می‌آمیزد. در غزل حافظ نیز، عشق صرفاً یک احساس شخصی نیست؛ بلکه بستری است برای نقد اجتماعی و بیان حکمت‌های انسانی. وقتی این دو را کنار هم می‌گذاریم، متوجه می‌شویم که وجه مشترک هر دو شاعر، توانایی آن‌ها در گنجاندن چندین معنا در

یک بیت یا روایت است.» (رستگارفسایی، ۱۳۷۸: ۳۴) فردوسی با ابزار حماسه، نظام ارزشی ایرانشهری را بنا می‌کند و حافظ با ابزار غزل، همان نظام ارزشی را در لایه‌های درونی و روانی انسان بازسازی می‌کند. تحلیلِ ما نشان می‌دهد که چندوجهی بودن در کار هر دو شاعر، یک انتخاب آگاهانه است تا متن آن‌ها در گذر زمان، کهنه نشود و هر مخاطبی در هر عصر، سهم خود را از آن بگیرد.

به نام نکو گر بمیرم رواست مرا نام باید که تن مرگ راست

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج۳: ۴۰۷)

فردوسی در اینجا از یک واقعه زیستی یعنی مرگ، یک مفهوم اخلاقی یعنی نام نیک می سازد. این بیت فقط درباره نبرد نیست؛ بلکه درباره اولویت هویت معنوی بر بودن جسمانی است. این همان چندوجهی بودن است که یک قهرمان را به یک الگوی اخلاقی تبدیل می کند.

به می عمارت دل کن که این جهان خراب سرآمده‌ست چو افسانه فریدون و جم

(حافظ، ۱۳۹۱، غزل شمارهٔ ۱۷۱)

حافظ با آوردن نام فریدون و جم به میراث حماسی فردوسی ارجاع می دهد. اما او نمی خواهد فقط قصه بگوید؛ او می خواهد بگوید که حتی باشکوه ترین شاهان حماسه هم در برابر گذر زمان ناتوان بودند. او این شخصیت های حماسی را از نماد قدرت سیاسی به نماد ناپایداری تبدیل می کند.

۲-۳. کم‌گویی و گزیده‌گویی

به مأمنی رو و فرصت شمر طریقه عمر که در کمینگه عمرند قاطعان طریق

(همان، غزل شمارهٔ ۲۹۸)

حافظ در اینجا، مفهوم ناامنی زندگی و گذر سریع زمان را که ممکن است در متون دیگر، در قالب یک داستان بلند یا یک موعظه طولانی بیاید، تنها در دو مصراع فشرده کرده است. او از استعاره قاطعان طریق استفاده می کند تا هم حس خطر دائمی را منتقل کند و هم توصیه به غنیمت شمردن لحظه را به یک فرمان قطعی تبدیل نماید. این همان هنر گزیده گویی است که یک حقیقت کلان اخلاقی را به حافظه مخاطب می سپارد.

چنین است رسم سرای سپنج گهی ناز و نوش و گهی درد و رنج

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج۲: ۵۷)

فردوسی در این بیت، تمام فلسفه تغییر احوال دنیا و بازی سرنوشت را در اوج کوتاهی بیان کرده است. او به جای آنکه درگیر توصیف جزئیات یک شکست یا پیروزی شود، با یک تصویر نمادین از سوارکار، نوسان روزگار را نشان می دهد. این بیت، نمونه عالی از حکمت فردوسی است که در آن، تجربه یک عمر زندگی در چند کلمه خلاصه شده است.

۳-۳. خرد

عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی عشق داند که در این دایره سرگردانند

(حافظ، ۱۳۹۱، غزل شمارهٔ ۱۹۳)

حافظ در این بیت، خرد را به ابزار ترسیم دایره وجود تشبیه می کند که به کار نظم دهی جهان می آید، اما حقیقت دایره که همان عشق است برتر از ابزار ترسیم آن است. این نگاه حافظ، تداوم خردگرایی فردوسی نیست، بلکه ارتقای آن به مرحله‌ای است که عقل در برابر کشش‌های عاشقانه، اعتراف به ناتوانی می کند.

خرد بهتر از هر چه ایزد بداد ستایش خرد را به از راه داد

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج۱: ۳۷)

فردوسی خرد راسرآمد همه موهبت‌های الهی می‌داند. در شاهنامه خرد پیش نیاز کنش اجتماعی و سیاسی است. بدون خرد، انسان اسیر دیو نفس و جهل می‌شود. فردوسی خرد را نه یک امر انتزاعی، بلکه ابزار حفظ بقا و کرامت انسان معرفی می‌کند. از نظر او انسان خردمند کسی است که با تکیه بر عقل، راه درست را از نادرست تشخیص داده و جامعه را از آشوب نجات می‌دهد. خرد در شاهنامه، ستون اصلی هویت ایرانی است.

۳-۴. عشق

عشق یا معشوق انسانی: سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند / همدم گل نمی‌شود یاد سمن نمی‌کند

عشق یا معشوق ادبی: این نوع عشق و معشوق در اکثریت غزل‌های عاشقانه حافظ حضور دارد در این نوع شعر که صورتاً تفاوتی با شعرهای عاشقانه عرفانی ندارد. در این عاشقانه‌ها، معشوق یا غایب است یا بدون چشم و چهره و ابروست. فاقد جسمانیت است و حتی فاقد جنس است و غالباً نمی‌توان فهمید مذکر است یا مونث:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد دل رمیدهٔ ما را انیس و مونس شد

عشق یا معشوق عرفانی: در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

معشوق عرفانی شکار نمی شود، «کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست» پنهان است؛ یار کامل و کمال مطلق است. حافظ عشق را یک امانت الهی می‌داند؛ امانتی که خاص انسان نه فرشتگان.

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعهٔ فال به نام من دیوانه زدند

(حافظ، ۱۳۹۱، غزل شمارهٔ ۱۸۴)

حافظ عشق را نه یک حادثه در مسیر زندگی، بلکه اصل وجود معرفی می‌کند. او برخلاف فردوسی که عشق را درون روایت و داستان تعریف می‌کند، عشق را به یک وضعیت همیشگی و درونی تبدیل کرده است که انسان را در برابر جهان قرار می‌دهد.

در شاهنامه عشق نیرویی است که قهرمان را به کنش وا می‌دارد و اغلب با مانع‌های بیرونی مانند جنگ، نژاد یا تقدیر روبروست. عشق حماسی با سوگ و حماسه گره خورده است و در خدمت تعالی یا سقوط قهرمان قرار دارد. عشق در شاهنامه یک رخداد انسانی است که به سرنوشت پیوند خورده است.

به دل بر فروزان شد آن مهر ماه خرد دور شد مرد شد بی گناه

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج۸: ۳۴۹)

۵-۳. نام نیک و جاوید

نام نیک ار بماند ز آدمی به کز او ماند سرای زرنگار

(حافظ، ۱۳۹۱، غزل شمارهٔ ۴۹)

حافظ در این بیت، معیار جاودانگی را از تملک مادی به تعالی اخلاقی تغییر می‌دهد. برخلاف نگاه حماسی که نام نیک را اغلب در میدان نبرد جستجو می‌کند، حافظ آن را در پرهیز از دنیاپرستی و پیوند با حقیقت جستجو می‌کند.

فردوسی نام نیک را تنها دستاورد ماندگار برای انسانی می‌داند که مرگ برای او حتمی است. در اخلاق حماسی، فردوسی بدن را فناپذیر و نام را جاودانه معرفی می‌کند. این رویکرد اساس کنشگری قهرمان در شاهنامه است. فردوسی گاه و بی‌گاه از زبان قهرمانان خودش فریاد می‌زند جز از نام نیکی نباید گزید. همه کام‌ها را باید فدای نام نیکو کرد:

چنین داد پاسخ که من کام خویش به خاک افکنم برکشم نام خویش

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج۱، ۲۷۴)

پیوند میان فردوسی و حافظ در این بخش به یک نقطه مشترک می‌رسد: هر دو شاعر معتقدند که دارایی‌های مادی و فیزیکی فانی هستند و آنچه به انسان اصالت می‌بخشد، اثری است که در حافظه جمعی یا تاریخ بر جای می‌گذارد. تفاوت این است که فردوسی این میراث را در پیوند با تاریخ و حماسه معنا می‌کند و حافظ آن را در پیوند با زهد و همت عالی.

نتیجه گیری

پژوهش حاضر با هدف تحلیل و واکاوی نسبت میان جهان حماسه فردوسی و ساختار غزل حافظ به انجام رسید. چالش اصلی این پژوهش، رفع دوگانگی میان نگاه حماسی که بر جهان بیرون و سیاست

متمرکز است و نگاه غنایی که بر جهان درون و عرفان تأکید دارد، بود. با تکیه بر تحلیل‌های ارائه شده، این نتیجه حاصل شد که حافظ نه‌تنها میراث حماسی ایران را پاس داشته است، بلکه با یک فرایند هوشمندانه، آن را از بستر نبرد و تاریخ به ساحت جان و اخلاق ارتقا داده است.

استنباط این مقاله نشان می‌دهد که حافظ مفاهیم بنیادین شاهنامه مانند خرد، عشق، و نام نیک را به شیوه‌ای گزیده و فشرده در غزل‌های خود بازتولید کرده است. در حالی که فردوسی خرد را ستون اصلی نظام سیاسی و اجتماعی و ابزار حفظ بقای ملت می داند، حافظ آن را به‌عنوان ابزاری برای درک محدودیت‌های وجودی انسان در برابر عظمت عشق به کار می‌گیرد. او قهرمان شاهنامه راکه در میدان نبرد به دنبال نام نیک است، به قهرمانی در میدان جان تبدیل می‌کند که با رندی و پایمردی، به جاودانگی می‌رسد. این تبدیل، یک جابجایی ساده نیست، بلکه یک مدل عملیاتی برای حفظ هویت ایرانی در زمانه اضطراب است.

در نهایت، الگوی پیشنهادی این پژوهش برای خوانش آثار کلاسیک، ترویج نگاهی است که میان عقلانیت حماسی و بصیرت عرفانی پیوند برقرار می‌کند. حافظ از فردوسی آموخته است که چگونه حقیقت‌های بزرگ را در کوتاه‌ترین کلام بگنجاند تا از گزند زمانه در امان بماند. این مدل تحلیلی به مخاطب امروز کمک می‌کند تا غزل حافظ را نه فقط به‌عنوان اثری احساسی، بلکه به مثابه حافظه زنده و اخلاقی ایران زمین بازشناسی کند. این رویکرد راهکاری عملی برای تقویت هویت ملی و پاسخگویی به پرسش‌های اخلاقی انسان معاصر است که نشان می‌دهد چگونه میراث کهن می‌تواند در ساختار جدید ادبی به حیات خود ادامه دهد و راهنمای عمل باشد.

دانشگاه مجازی المصطفی صلی الله علیه و آله

فهرست منابع

اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۳)، چهار سخنگوی وجدان ایران، تهران: قطره.

ـــــــــ (۱۳۷۰)، جام جهان بین، تهران: جامی.

حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۹۱)، دیوان غزلیات، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ پنجاه و یکم، تهران: انتشارات صفی علیشاه.

رستگارفسایی، منصور (۱۳۷۸)، «فردوسی و حافظ»، سالنامهٔ حافظ پژوهی، دفتر ۲، شمارهٔ ۲۴.

رنجبر، احمد (۱۳۶۹)، جاذبه‌های فکری فردوسی، تهران: امیرکبیر.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: سخن.

محمد، مریم و یمینی، پرستو (۱۴۰۳)، «نوآوری‌های تربیتی و جامعه شناختی در اشعار حافظ و فردوسی»، دومین همایش ملی راهبردهای آموزشی پرورشی.

هروی، حسینعلی (۱۳۸۶)، شرح غزل‌های حافظ، تهران: نشر نو.

یلمه ها، احمدرضا (۱۳۹۶)، «بررسی تطبیقی اشعار تعلیمی فردوسی و حافظ»، فصلنامهٔ علمی پژوهشی ادبیات تعلیمی، دورهٔ ۳، شمارهٔ ۱۱، صص ۶۷-۸۳.

دانشگاه مجازی المصطفی صلی الله علیه و آله